[231] نمايند ودر اين خرم دينست أما اجماعي كه نه امرى چنين باشد بانكار آن شخص كافر نمى شود مثلا مجمع عليه است كه اين كعبه كه امروز بر آن طواف مى كنند بنا كرده حجاج است اگر كسى اين را انكار كند أو را تكفير نكنيم چه بانكار اين هيچ حكمي از احكام دين اختلال نمى يابد خواهى بناى حجاج باش خواهى بناى ديگرى واجماعي كه بر صحابيت است از اين قبيل است چه اگر كسى صحابيت كسى از صحابه را انكار كند با آنكه بتمام احكام دين اصولا وفروعا معترف باشد وبمضمون آن تمسك نمايد لازم نيايد از اين خرم چيزى از دين الا اينقدر هست كه اين در نفس خود باطل است چه معرفت صحابه نه از آن قبيل است كه بنفسها از اركان اسلام است همچون ايمان بخداى وملائكه وكتب ورسل چنانكه در كلام غزالي گذشت وطوائف مبتدعه كه در شان بعضى از صحابه نبايست گويند از خوارج وروافض هيچ از اصول وفروع دين بدان سبب از دست نگذاشته اند وآنچه از اصول وفروع دين در آن بر خلاف رفته اند از براى قصور نظر است كه داشته اند واجتهاد باطل، نه از سبب آن نابايست گوئى آن ايشان را لازم شده. اگر كسى سؤال كند كه كسى اگر نابايست در شان ابي بكر وعمر گويد بمجرد اين همه مستحق تعزير باشدو بس چنانچه در سخن غزالي گذشت كأن كه دل باينقدر خشنود نميشود ودوست ميدارد كه باين استحقاق تكفير درست شود. جواب آنست كه مقصود ما از سخن آنست كه خوارج وشيعه كافر نباشند چه اهل علم تكفير ايشان نكرده اند ايشانرا مبتدع وضال شمرده اند وهمه ايشان نابايست مى گويند وعامل عمر بن عبد العزيز از كوفه بوى نوشت كه شخصي سب عمر بن الخطاب كرده اگر رخصت فرمائى اورا قتل كنم در جواب نوشت كه جايز نيست كه كسى را كه

سب
